



صفحه ای «از میدان» دو هدف عمده دارد، اول، آشنایی با جهان های فرهنگی و اجتماعی متفاوت؛ متن های این صفحه توسط نویسندگانی به نگارش در خواهد آمد که تجربه ی طولانی مدت انجام کار میدانی مردم نگارانه در بافت های مختلف فرهنگی و اجتماعی دارند. آن ها به از یک سنخ کلی بل که از آدم ها، موقعیت ها، و رخداد های معینی حرف خواهند زد که خودشان شاهدشان بوده اند، برای انتقال احساس زندگی یا تار و پود زندگی در جایی خاص. بدین طریق، ما را به میان مردمانی از ایران می برند که در میان آن ها نزیسته ایم. دوم، نشان دادن راه دیگری در مسیر فکر کردن، کار روشنفکری، و فهمیدن؛ این راه نه از انتزاع بل از امر ملموس می گذرد. از میدان، به همین سبب، ساختار متن ها از در هم آمیزی واقعیت و تامل شکل می گیرد.

عکس: کیوان فیروزبانی

فرهنگ ها و جوامع در حاشیه

دو سر طناب به چارچوبه ورودی توالیت انداخته شده است. توی قلاب طناب، زیلوبی تاخورد جا شده و تاب درست شده است. آفتابه افتاده توی کاسه. سرگرم صحبت با مادر بزرگ بودیم که صدای دعوای پسرک و دخترک بلند شد. از پشت میله های پنجره ای که شیشه هایش شکسته توانستم ببینم که آنها سر سوار شدن به تاب درگیر شده اند. داد و قال می کنند. کنار من، پدر نجیف دخترک سر و گردنش را صاف به زمین دوخته و دارد فندک های کهنه ای را که پیدا کرده تعمیر می کند و پس از تعمیر خواهد فروخت. شوهر مادر بزرگ هشت سال و پسرش دو سال است که درگیر مواد شده اند و بار خانواده بر گردن او افتاده است، «من هم شیت (دیوانه) شدم... اصلاً فکر می کنم بروم یک جایی کسی پیدایم نکند». مادر بزرگ تا سال قبل که روده و سینه اش عفونت نکرده بود، می رفت کارگری سر زمین کشاورزی، برای برداشت محصول. روزی شصت هزار تومان. ساعت پنج صبح، وقتی که همه خوابانده می زد بیرون. توی کیفش هیچ غذایی برای خودش نمی برد، جز چند حبه قند. مینی بوس ها صبح زود حرکت می کنند و تا برسند به سر زمین، یک و نیم ساعتی طول می کشد. هفده هجده نفر کودک و نوجوان و جوان و پیر همه کیپ و فشرده نشسته اند. زیر آفتاب تیز کرمانشاه، بخصوص از ساعت ده صبح تا سه ظهر، بی سایه دار و درختی، بی وقفه تا ساعت پنج عصر کار می کنند. وقت ناهار، چای شیرین می خورد. به خانه که برسد دیگر شب شده و خانه به هم ریخته است. اما امسال علاوه بر مریضی اش، هم به خاطر نوه جدیدی که عروسش به سرشان رها کرده و هم پسرش که تشنج دارد، نتوانست برود. «می گویم گناه دارند، بمانم غذایی چیزی برایشان درست کنم». چند روز پیش که بوی کباب در کوچه پیچیده بود، دخترک به مادر بزرگ گفته بود، «آی نه، اینها هم کباب کردند چرا ما نداریم». جواب داده بود، «ما پول نداریم». دخترک گفته بود، «نمی شود برویم از مغازه قرض کنیم؟»

دفترچه یادداشت میدانی، کرمانشاه، ۱۵ مرداد ۱۳۹۹
اولین تجربه های پژوهشی من در مردم شناسی در میان عشایر و روستاییان منطقه قره داغ در آذربایجان شرقی شکل گرفت. تجربه های بعدی ام در انجام کار میدانی من را به منطقه کاملاً متفاوتی برد، حاشیه های شهر تبریز و کرمانشاه. هر چه که بیش تر با اجتماعات حاشیه نشین آشنا شدم، دریافتم که تقریباً همه آنها از همان جاهایی آمده اند که من قبلاً در آن مکان ها مشغول مردم شناسی بودم. جابه جایی عظیم صدها هزار خانواده طی دهه های گذشته علاوه بر پیامدهای جمعیتی، به تغییرات و فرآیندهای جدید اجتماعی و فرهنگی منجر شده است. از یک طرف، به نابودی فرهنگ های بومی مناطق روستایی و عشایری انجامیده و از طرف دیگر فرهنگ های جدیدی را در اجتماعات حاشیه نشین شکل داده است. جمعیت حاشیه نشین ایران اکنون آن قدر بزرگ شده و روز به روز در حال گسترش است که ناگزیر می باید آن را به عنوان یکی از شیوه های زیست در کنار سایر راه های زندگی فهمید و تحلیل کرد.

تجربه تاریخی از نابرابری، دو گروه متن نشینان و حاشیه نشینان را پدید آورده است. آنها براساس میزان دسترسی و کنترل شان بر منابع قدرت از یکدیگر جدا شده اند؛ اینگونه دو موجود اجتماعی ظهور یافته است. نه فقط مرزهای جغرافیایی، بل مرزهای اجتماعی حول کسانی کشیده شده که دستان شان تهی است. جامعه شکاف بزرگی برداشته است. حاشیه نشینان راه خودشان را در ساختن شالوده های فرهنگی، سازمان های اجتماعی و نظام های نمادین طی می کنند. آنها جهان فرهنگی و اجتماعی متمایزی در شرایط طرد برای خودشان می سازند، همان طور که متن نشینان نیز در شرایط برخورداری از سلطه چنین می کنند. گرچه به نظر می رسد همه ما در یک جامعه زندگی می کنیم، اما در دو جهان کاملاً دیگرگون به سر می بریم که

نسبت به یکدیگر بیگانه اند. در خاستگاه هر گونه اراده ای به دانستن، باید تفاوت این جهان ها ریشه دوانده باشد. فرهنگ در حاشیه نشستگان بر بنیاد تقلا ی هر روزه برای زنده ماندن استوار می شود، درحالی که فرهنگ در متن نشستگان بر مبنای چیزهایی بیشتر از نگرانی های هر روزه برای رفع گرسنگی، بی پناهی، مریضی و مرگ قوام می یابد. بنابراین در حاشیه، مصرف محصولات فرهنگی مثل کتاب و تئاتر جایی ندارد. به جای آن، مصرف تنها نیروی مادی موجود یعنی بدن اهمیت می یابد. تفاوت فرهنگی دو جهان همین جا آشکار می شود که یکی مایه های حیاتی درون خود را می بلند و آن دیگری زاینده های بیرون از خود را. اگر نخستین تجربه های انسان بودن در کالبد خانه و اجتماع خانواده روی می دهد و متن نشینان از بزرگی، زیبایی، امنیت، محبت و عشق مواء این دو برای هر چه فریخته کردن وارثان خود استفاده می کنند، حاشیه نشینان چه در تبریز باشند و چه در کرمانشاه، گرفتار کوچکی، آلودگی، ناامنی و خشونت خانه و خانواده اند. حال، فرودستانی را در نظر آوریم که نه خانه ای دارند و نه خانواده ای. خانه هایی در گورها، زیر پل ها، توی کارتن ها، جوی ها؛ بدون پیوندهایی که در آن فرزند کسی بودن را احساس کنند. دومین تجربه انسان بودن در کالبد و روابط فضاهای عمومی شکل می گیرد، محله، مدرسه، و... و باز هم حیات جمعی حاشیه نشین ها جور دیگری از متن نشین ها بنا شده، جوری که حرمت انسانی را کمتر می کند. می خواهم بگویم ما وقتی از فرهنگ حرف می زنیم، باید اول مشخص کنیم که به قول مردم شناس ها، به چه سایت میدانی ای ارجاع می دهیم. این که آدم ها به چه چیزهایی فکر می کنند، چه هیجان هایی را در موقعیت های خاص از خودشان نشان می دهند و دست به چه عمل هایی می زنند، باز می گردد به این که سایت میدانی زیست هر روزه شان در حاشیه قرار دارد یا در متن.